



۲۰۱۶/۰۶/۲۷



صالحه واهب واصل

دوستان و علاقه مندان گرامی وبسایت «افغان جرمن آنلاين» سلام ها و احتراماتم را بپذيريد.



از آنجائیکه همه میدانید پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» یکی از پربیننده ترین رسانه های افغانی در جمع همه وبسایت های فعال کنونی افغانی در جهان انترنت بوده و همیشه سعی و تلاش دارد تا مردم و ملتش را با نشر حقایق، بدون هر نوع تبعیض و جهت گیری از حزب و یا مذهبی، در روشنی نگهداشته، حالات و اوضاع سیاسی کشور را در ادوار مختلف با چهره های پیشوا ها و زمامداران مختلف خصوصاً در چهار – پنج دهه اخیر مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدون شک این بررسی و تحلیل هیچگاهی بی اساس نبوده و مبنی بر نوشته های مستند از نویسندگانی که هنوز در قید حیاتند، و یا آنانی که خود با تأسف دیگر در بین ما نیستند ولی گواهانی هنوز حیات دارند و شاهد واقعات و حوادث آن ادوار بوده اند و هنوز توانائی بیان چشم دید های شان را بصورت تحریری و یا شفاهی دارند، به خوانندگان و تاریخ نویسان این پورتال با امانت داری

کامل، ارائه نماید. تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم میکنند، روشن شده و به صورت عادلانه قضاوت نمایند.

اینک این بار اندوخته ای بسی مهم و تأریخی را معنون به **(کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟)** که نویسنده آن به لطف خدا هنوز در قید حیات تشریف دارند، جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب در یک بخش، به چند بخش تنظیم شده خدمت شما عزیزان تقدیم می نمایم و امید میبریم تا در قضاوت های تان روی موضوعات، از خاطر جمع و خونسردی کامل استفاده نموده، بیطرفانه و عادلانه موضوع را مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار دهید و اگر سؤالی در اذهان روشن بین تان خطور میکند همه را فوراً بیرون نویس و یادداشت نمائید تا بعد از ختم رساله با جناب نویسنده مطلب صادقانه و بیغرضانه مطرح ساخته، پاسخ تان را بدست آرید.

رساله یا کتاب مورد بحث نوشته محترم (داکتر حسن شرق) بوده دارای ۱۵۵ صفحه است و این ۱۵۵ صفحه به ۱۵ قسمت تنظیم گردیده که هر قسمت حاوی ۱۰/۵ صفحه میباشد. مسؤولیت هر جمله و کلمه درج شده در کتاب را جناب داکتر صاحب شرق خود عهده دار میباشد. سؤالاتی که بعد از ختم این کتاب از جانب خوانندگان کتاب مطرح خواهد گردید به خود داکتر صاحب راجع میگردد و خود ایشان مسؤولیت پاسخ دهی خواهند داشت.

پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» در زمینه نشر موضوعات سیاسی و یا کلتوری فقط و فقط نقش یک وسیله دیجیتالی را بازی نموده آگاهی وارده را به سمع و بصر مطالعه کنندگان و علاقه مندانش میرساند.

قسمت یازدهم



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

۳- ادامه دیدارهای محمد داود، رئیس جمهور، به دعوت کشورهای دوست: مسافرت های شان در اخیر سال ۱۳۵۶ ش در دو مرحله، از کویت شروع و در مصر به پایان می رسد. در این سفرها محمد داود رئیس جمهور با تشریفات خاص، و استقبال شایانی از جانب زمامداران کشورهای مذکور پذیرایی می شود و گفتگو و بیانیه های جانبین هم گواه آن بوده است که طرفین علاقه مندی خاصی، خصوصاً به روابط فرهنگی بین کشور های هم کیش دارند. اما اوراق مذاکرات در وزارت خارجه از کمک های اقتصادی و سهم برادران ثروتمند مسلمان گفته شده، چیزی در بر نداشت که دلالت به آرزومندی آنان در جذب حکومت افغانستان به صف کشورهای مذکور داشته باشد.

به طور مثال: دولت کویت پس از دیدار با نماینده رئیس دولت، محمد نعیم (صفحه ۵۱) هیئت بلند رتبه ای به افغانستان فرستاده بود که در نتیجه مذاکره با وزارت پلان برای انکشاف همه جانبه و تکمیل پروژه های آبیاری ولایت فراه، مبلغ پنجمصد میلیون دالر قرضه طویل المدت را با ربح مساعد پذیرفته بود.

زمانی که وزرای پلان و تجارت افغانستان (هیئت همراه رئیس جمهور) موضوع سهمگیری دولت کویت را در تکمیل پروژه های انکشافی افغانستان با وزرای کویت در میان گذاشتند، بدون یادی از گذشته ها، طرح جدیدی با علاقه مندی خاصی جهت خریداری میوه جات خشک و تر افغانستان به میان کشیدند و هر دو جانب افغانستان و کویت موافقه کردند تا طرق عملی صدور اقلام فوق را به کویت مطالعه کنند.

ماشاءالله، در آن روزها راه زمینی مشکل داشت و از طریق هوایی هم قیمت تمام می شد و باقی والسلام. دیدار محمد داود رئیس جمهور از بلگراد، بنابر دعوت مارشال تیتو رئیس جمهور یوگوسلاویا: چون محمد داود و تیتو هر دو از اعضای مؤسس جنبش عدم انسلاک بودند، روزهایی که رئیس جمهور افغانستان در پراگ بودند با تشریفات فوق العاده از جانب مارشال پذیرایی و استقبال می شوند.

از آنجایی که افغانستان و یوگوسلاویا با یکدیگر داد و ستد تجارتي نداشتند و کمک اقتصادی هم در میان نبود، بناءً گفتگوها و بیانیه ها در باره کشورهای بیطرف و موقف آنها در حل منازعات بین المللی و عدم اشتراک آنها در دسته بندی های نظامی ابرقدرت ها بوده که به رضایت و خوشنودی هر دو طرف، سفر محمد داود به پایان می رسد.

قرار بود که رئیس جمهور مطابق پروگرام بعد از ختم دعوت بلگراد به قاهره سفر نمایند، زیرا از جانب رئیس جمهور مصر جهت یک دیدار دوستانه به قاهره دعوت شده بود، اما برخلاف انتظار یک روز پیش از پرواز به سوی قاهره، انور السادات به رئیس جمهور اطلاع می دهد: به نسبت اینکه مریض شده ام و از شما پذیرایی کرده نمی توانم، خواهشمندم به وقت دیگری که به شما مساعد باشد تشریف بیاورید.

از جانب دیگر، سفر رئیس جمهور طوری تنظیم شده بود که با ختم سفر به قاهره به دعوت معمر قذافی عازم لیبیا شوند. از آنرو سه روز به طور غیر رسمی عازم سوئیس می شود و پس از آن به طرف لیبیا پرواز می کند.

دیدار رسمی رئیس جمهور از لیبیا به دعوت قذافی رئیس جمهور آن کشور با تشریفات موجه و دعوت های دوستانه، بعد از سه روز به پایان می رسد، و در مذاکراتی که رؤسای جمهور دو کشور (با هیئت های همراه شان) حضور داشتند، حکومت لیبیا علاقه مندی زیادی در کمک های مالی برای تکمیل پروژه های انکشافی در افغانستان نشان می دهد.

اما در جلسه کاری وزرای هر دو کشور که بایستی تعداد پروژه ها و اندازه سهم گیری دولت میزبان مورد بحث قرار داده می شد، برعکس، کشور میزبان سروی و مطالعات جانب قرضه گیرنده را به بهانه اینکه وضاحت ندارد ناقص شمرده و توصیه می کند تا در اقتصادی بودن پروژه ها معلومات بیشتری در اختیار شان بگذارند تا روی آن تصمیم بگیرند، به عبارت دیگر یک نه و صد آسان.

در ضمن برای اینکه بزرگ منشی خویش را به رخ افغان ها کشیده باشند مبلغ دو میلیون دالر (کمک بلاعوض) پیش کش دولت افغانستان می کنند و بدینسان سفر هیئت افغانی در لیبیا به سر می رسد و رئیس جمهور و هیئت همراه دو باره راهی افغانستان می شوند.

یکی دو هفته بعد از این سفر بود که رئیس جمهور به دعوت شاه عربستان سعودی وارد آن کشور می شوند. کشوری که همه با هم آرزوی آبادی های زیادی را در افغانستان از کمک های سرشار دولت مسلمان و برادران هم کیش به سر می پروراندیم.

رئیس جمهور افغانستان در این سفر با گرمی زیاد از جانب پادشاه و ولیعهد و دیگر شهزادگان و اعضای بلند پایه دولت عربستان استقبال می شوند و در مذاکرات سران دو کشور در حضور هیئت همراه، جانب عربستان سعودی آماده گی کشور شان را در تکمیل پروژه های بزرگ در افغانستان وعده می دهند.

اما در جلسه کاری وزرای دو کشور، از وزرای پلان و تجارت افغانستان می خواهند تا ارزیابی بیشتری از "اقتصادی بودن" پروژه ها در اختیار شان بگذارند تا انشاءالله در پرداخت کمک ها به افغانستان اقدام کنند.

ناگفته نماند که قبلاً عربستان سعودی برای تعمیر بند سلما در ولایت هرات مبلغ پنجاه میلیون دالر قرضه طویل المدت منظور و از آن جمله ۱۵ میلیون دالر آنرا هم پرداخته بود. اما با وجود آن، پرداخت متباقی قرضه را جهت تکمیل پروژه آبیاری بند سلما و شبکه آبیاری آن، به نام پروژه های دیگر گره می زنند و سروی و ارزیابی دو باره را جهت پرداخت قرضه بهانه می کنند.

ولی خوشبختانه در این سفر بیشتر و بهتر از هر چیز دیگر که نصیب رئیس جمهور افغانستان گردیده بود همانا مشرف شدن به زیارت کعبه معظمه و ادای حج عمره بود که سال ها در دل می پروراندید.

محمد داود در پایان سفر از عربستان سعودی، به دعوت رئیس جمهوری مصر انورالسادات، عازم آن کشور می شود.

از اینکه چگونه و چرا رئیس جمهور افغانستان، در حالی که چندی پیشترک رئیس جمهور مصر به نسبت (یا بهانه) مریضی از حضور شان معذرت خواسته بود، به مصر سفر کردند، دلیل مقتع پیدا کرده نتوانستم، اما به هر صورت از وی دعوت دو باره شده بود و اوشان هم عازم مصر.

افغانستان سال ها بود که با مصر روابط سیاسی داشت، و در زمان زعامت جمال عبدالناصر و صدارت محمد داود (دو عضو مؤسس جنبش عدم انسلاک) با اینکه روابط نزدیکتر و صمیمی تر شده بود، با آنهم معاملات تجارتي و کمک های اقتصادی میان دو کشور دیده نمی شد. اما بنابر درخواست حکومت افغانستان دولت مصر موافقه کرده بود تا تعدادی از محصلین افغانی را جهت تحصیلات عالی مذهبی در پوهنتون الاظهر مصر بپذیرند، که ای کاش نمی پذیرفتند. زیرا همین دانشمندان اظهري افغانستان بود که تنی چند به دامن پاکستان لغزیدند و به نام تنظیم مصیبت های عظیمی را در افغانستان سبب شدند.

به هر صورت سفر رئیس جمهور با تشریفات خاص و دعوت های مجلل و گفت و شنودها در باره تحکیم روابط دوجانبه، بعد از سه روز، پایان می یابد و دوباره عازم افغانستان می شوند.

رویهمرفته، نتایج سفرهای رئیس جمهور، جهت کسب کمک های اقتصادی برای تمویل پروژه های انکشافی در افغانستان نمایانگر آن بود که:

سفرهای موصوف، خصوصاً به کشورهای حوزه خلیج، نه تنها ثمری در بر نداشت، بلکه برخلاف توقعات ما دیده شد که شاهان و شیوخ دور و بر خلیج نه آرزومندی و نه صلاحیت آنرا داشتند تا برای رفع نیازمندی کشورهای مسلمان همکاری و کمک نمایند. چنانچه بعد از هزاران وعده و وعید کوه بیکر، نه به افغانستان قرض دادند و نه هم خیرات.

اما از نگاه سیاسی: تا جایی که محمد داود را می شناختم و کارنامه های دوران زمامداری اش هم گواهی می دهند، اوشان با فهم و درک اینکه افغانستان کشوری است رو به انکشاف، از همه اولتر به کمک های ابرقدرت ها و دیگر کشورها ضرورت داشت تا شمول در کشمکش های سیاسی و نظامی آنها. بناءً به صراحت می شود گفت که دولت جمهوری افغانستان با هیچ ابر قدرتی برخلاف ابر قدرت دیگر متعهد نشده بود، چه رسد، ماشاءالله، به هم پیمان شدن

با حکومت های سلطنتی ایران و عربستان سعودی. آنهم جهت برخلافی با اتحاد جماهیر شوروی، همسایه در به دیوار افغانستان. و آنهم برای هیچ و پوچ.

روی سخن در اینجا جانب کسانی است که یکی از دلایل نامستندی را که در باره سقوط دولت جمهوری توسط خلقی ها و به اشاره شوروی سند قرار می دادند، همانا سرازیر شدن کمک های اقتصادی دولت ایران و عربستان سعودی به زعم شان به افغانستان و جذب محمد داود به صف کشورهای مذکور بود که روس ها از ناحیه افغانستان احساس خطر می کردند.

مصیبت بارتر از همه اینکه برای ثبوت چنین دروغ شاخداری (کمک های واهی) یکی از وزرای همسفر محمد داود، محمد خان جلالر وزیر تجارت، را متهم به این کردند، و هنوز هم می کنند، که او بود که اسرار سفر محمد داود را به کشورهای حوزه خلیج فارس در اختیار اتحاد جماهیر شوروی می گذاشت و روس ها از ترس عواقب وخیم چنین طرحی در افغانستان، کشوری که در آن چند میلیارد دالر سرمایه گذاری کرده بود، در پی سقوط دولت جمهوری می شوند.

عجبا در این باره نه خود گفتند و نه خود نوشتند و نه خود در این دنیای سردرگم "کسی از کسی پرسید" که: آقا کدام اسرار؟ کدام عهد و چه پیمانی؟ در کجا و کدام دفتر؟؟؟

در گذشته ها مروج بود که اگر دروغگو دروغی می گفت، قیاس گری هم بود که قیاس می کرد. اما ای وای که دروغگوها زنده ماندند و قیاس گرها از ترس مواجه شدن با آنها دل کفک شده رفتند.

با آنهم در سال ۱۳۵۶ش در روابط افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی چیزی دیده نشده بود که دلالت بر کشیدگی مناسبات دو کشور (در اثر گفتگوی محمد داود و برژنف) داشته باشد.

زیرا کمک های اقتصادی شوروی کما فی السابق و صدور اموال تجارتي افغانستان مثل گذشته بین دو کشور ادامه داشت. در این سال قراردادی جهت کارهای مقدماتی فابریکه ذوب مس "عینک" بین دو کشور به امضاء می رسد. و شوروی ها در خواست حکومت افغانستان را برای اعمار شش میدان هوایی جهت پرواز طیارات کوچک مسافری در شمال افغانستان (ولایت بدخشان) می پذیرند.

پیرامون همان روزها بود که بند آبگردان سرده (در ولایت غزنی) که شانزده هزار هکتار زمین را آبیاری و به همکاری شوروی ها ساخته شده بود، با حضورداشت نماینده گان هر دو کشور افتتاح می شود.

در مطبوعات هر دو کشور طبق معمول همیشگی، از روابط نیک میان دو کشور همسایه حرف هایی زده می شد که دلالت بر تحکیم روابط دو کشور می کرد.

اما در اوراق داد و ستد افغانستان و شوروی، یک نکته جالب توجه می نمود که: گویا افغانستان در قرارداد فروش گاز به اتحاد جماهیر شوروی (در سال ۱۳۵۶ش) بی علاقه گی نشان داده باشد. زیرا در سال های گذشته معمول بر این بود که یک سال در کابل و سال دیگر در مسکو بر نرخ گاز افغانستان مطابق معیارهای بین المللی از جانب هیئت های هر دو طرف تجدید قرارداد شود.

اما در این سال (۱۳۵۶ش) از جانب رئیس جمهور به وزارت تجارت هدایت داده شده بود که هیئت افغانی را به جای وزیر معین وزارت تجارت همراهی کند و سفر هیئت تا هدایت ثانی معطل قرار گیرد.

تفحصات و استخراج گاز طبیعی در افغانستان، با آنکه از کمک های اقتصادی (قروض) اتحاد جماهیر شوروی تمویل می گردید، اما فروش و استفاده از آن متعلق و منحصر به دولت افغانستان بود. و از آنجایی که یگانه خریدار گاز افغانستان شوروی ها بودند موافقه شده بود تا مطابق معیارهای بین المللی همه ساله در نرخ آن تجدید نظر شود.

با آنهم گفتگوها و نظریات مخربین مناسبات دو کشور به دور آن می چرخیدند که گویا دولت افغانستان در فروش گاز به شوروی منافع ملی را در نظر نمی گیرد، آنهم با مقایسه اینکه ایرانی ها گاز طبیعی را چند فیصد بالاتر از نرخ افغانستان به دولت شوروی می فروختند. همین موضوع شک و تردید هایی را بوجود آورده بود که ایجاب می کرد گله مندانه آنرا با مقامات شوروی در میان بگذارند.

بنابراین، در برج عقرب یا قوس سال ۱۳۵۵ش بود که وزیر پلان اتحاد جماهیر شوروی در رأس کمیسیون مشترک اقتصادی افغان - شوروی به کابل آمده بود.

حین بحث و گفتگو در باره موضوعات اقتصادی مورد علاقه دو کشور در قصر صدارت با حضورداشت متخصصین نفت و گاز افغانستان، موضوع متفاوت بودن قیمت های گاز ایران و افغانستان با آنها مورد بحث قرار گرفت. جانب شوروی می گفت که نرخ گاز در معیارهای بین المللی وابسته به مقدار کیلو کالوری است که در هر متر مکعب گاز وجود دارد. چون مقدار کیلو کالوری گاز ایران بالاتر از مقدار کالوری است که در هر متر مکعب گاز افغانستان وجود دارد، بناءً قیمت گاز ایران هم به همان تناسب بالاتر از گاز افغانستان است. و تعیین مقدار کالوری گاز افغانستان تحت نظر متخصصین افغانی، که در کشورهای مختلف جهان تحصیل کرده اند با حضورداشت متخصصین شوروی همه ساله با رضایت جانبین تثبیت و سپس تعیین قیمت می شود. و ما (طرف شوروی) سالانه ۳ میلیارد دالر به اساس مقدار کالوری در هر متر مکعب از ایران گاز خریداری می کنیم و جانبین مشکلاتی هم نداریم. حال آنکه در آن سال فروش گاز افغانستان به شوروی با همه سروصداها و آوازه و دروازه، از سی میلیون دالر تجاوز نمی کرد و آنها در صورتی که کمک های بلاعوض و کمک های اقتصادی (قروض اتحاد جماهیر شوروی) برای افغانستان سالانه متجاوز از صد میلیون دالر بود.

در دیداری که با رئیس دولت داشتیم، اوشان از اینکه سوء تفاهات در باره نرخ گاز طبیعی افغانستان به شوروی برطرف شده بود، خوشحال به نظر می آمد.

بناءً زمانی که شنیدم رئیس جمهور مانع سفر هیئت افغانی در سال ۱۳۵۶ش طبق همه ساله جهت فروش گاز طبیعی به شوروی شده اند، واقعاً شگفت زده شده بودم و شگفت آور تر از همه اینکه در دوسیه مناسبات افغان - شوروی در وزارت خارجه دیده می شد که رئیس جمهور پس از اینکه از سفر عربستان سعودی بازگشته بود، دو باره دوسیه فروش گاز طبیعی افغانستان را با موافقه ای که در صدارت با وزیر پلان شوروی شده بود مرور می کند. و سپس عبدالنواب آصفی وزیر معادن و صنایع، محمد خان جلالر وزیر تجارت، و وحید عبدالله معاون وزارت خارجه را می خواهند و هدایت می دهند تا از طریق سفارت شوروی در کابل از خریداران گاز طبیعی افغانستان (شوروی ها) دعوت به عمل آورند تا جهت امضای توافقنامه انتقال گاز به شوروی به کابل بیایند. و هیئت شوروی هم پس از چند روز وارد کابل می شوند.

(توضیحات بیشتر در دوسیه وزارت خارجه و در اثر محمد خان جلالر "Romi Tomato")

دوسیه سفر رئیس جمهور به کشورهای خلیج فارس:

تا جایی که به سوابق موضوع متعلق و به یاد دارم، محمد داود در زمان صدارت خویش توجه زیادی به جلب کمک اقتصادی از کشورهای خلیج فارس داشت، اما متأسفانه تلاش ها به نتیجه نرسید.

پس از استعفای وی، همان آرزومندی در جلب کمک های گفته شده از جانب حکومت های افغانستان (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ش) تحت راهنمایی شاه افغانستان دنبال می شود، که باز هم همان آش بود و همان کاسه.

ولی با وجود آن، روابط سیاسی و مناسبات برادرانه افغانستان به حیث یک کشور مسلمان با دول مسلمان دو طرف خلیج فارس (بدون دخل و خرج) مستحکم و پایدار بود. اما همین که در افغانستان در اثر قیام مسلحانه اردو، سلطنت سرنگون و نظام جمهوری تاسیس گردید، شاهان و امرای خلیج فارس از وحشت انعکاس چنین قیامی در کشورهای شان پوستین را چپه می پوشیدند، و در تب و تلاش می شوند تا در انظار کشورهای مسلمان، جمهوری شدن افغانستان را با تبلیغات پیگیر و دروغین، با یک اقدام نامیمون و غیراسلامی تحریف کنند، و در ضمن به شکلی از اشکال توسط استخبارات پاکستان اخوانی های مفرور افغانی را در تخریب دولت جمهوری تشویق و بالآخره مسلح نمایند، و برابر با صدور آشوب های پشت پرده، کمک های اقتصادی فراوان (باغ های سبز و سرخ) را به دولت افغانستان وعده دهند. و این کردار ها پوره همان چیزی بود که محمد داود هر روز در جریان آن قرار داشت.

ولی با آنها وعده های داده شده در ذهن محمد داود در باره (تحریک اخوانی های آشوبگر) زعمای مذکور ایجاد و سوسه می کنند و پس از دیدار با شاه ایران (ثور ۱۳۵۴ش) در تهران، به کلی باور پیدا کرده بود که سلطنت های خلیج فارس صادقانه علاقه مند شده اند تا جمهوری مسلمان افغانستان را بی دریغانه از نگاه اقتصادی کمک نمایند.

بنابراین، دیگر به سخنان دوست و همکار نزدیکش (نویسنده) که به کمک های اقتصادی و صداقت دولت های ایران و عربستان سعودی در تحکیم جمهوریت باور نداشت (پس از بازگشت از ایران) توجه نمی کرد.

د پانو شمیره: له ۵ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

حال آنکه گذشت زمان نشان داد که دولت های مذکور پی می برند که محمد داود با دور انداختن رفقای هم سنگرش دیگر توانایی دیروزی را ندارد که دشمنان داخلی جمهوریت را مانند گذشته سرکوب کند. و در ساحه بین المللی هم تصور آنرا داشتند که از شوروی متمایل به دوری است و از نزدیکی با امریکا هم هراس دارد. به عبارت ساده تر، آنچه را به حيله و تزوير زیر نام کمک های اقتصادی می خواستند در افغانستان پیاده کنند، به دست خود جمهوری خواهان در افغانستان پیاده شده بود. بنابراین از دادن کمک های اقتصادی به افغانستان "شیر غلط" می زدند، و بدین سبب رئیس جمهور که با دل پر برای اخذ کمک به عربستان سعودی سفر کرده بود، طوری که مشاهده کردید با دست خالی باز گشت.

احتمالاً به همین سبب بوده باشد که قرارداد گاز با شوروی را از سر می گیرند و از جانب دیگر این افغانستان بود که از صادر نکردن گاز متأثر می شد، نه دولت شوروی که سالانه میلیاردها دالر خرید و فروش گاز داشت و بناءً عاقلانه نبود که هم خود متضرر می شدیم و هم روابط دو کشور را مورد سوال قرار می دادیم. اگرچه شوروی ها منافع بزرگتری در افغانستان داشتند و نمی شد تصور کرد که با فروش و یا عدم فروش گاز، آنها با افغانستان تغییر روش دهند.

منافع شوروی در افغانستان:

چنانچه ضمن مذاکرات دوستانه، مقامات شوروی خود می گفتند که سالانه مصارف هنگفتی (چهار میلیارد دالر) را در حفظ سرحدات خویش با ترکیه و ایران متحمل می شوند، زیرا پایگاه های نظامی امریکا در کشورهای مذکور، شوروی ها را مجبور ساخته بود تا برای مراقبت از سرحدات و جلوگیری از نفوذ امریکایی ها در خاک خویش، قوای بیشتر و مصارف زیادتر را متحمل شوند.

در حالیکه با افغانستان بیش از دو هزار کیلومتر سرحد مشترک داشتند، ولی برای پاسبانی بیش از تهاه جاتی که در شرایط صلح در سرحدات کشورها معمول است، مصارف بیشتری نداشتند (احتمالاً ۴ تا ۵ میلیون دالر). از جانب دیگر، شوروی ها از نفوذ غربی ها در تحریک کشورهای مسلمان زیر سلطه خویش توسط کشورهای گفته شده، خصوصاً روحانیون ایران متوحش بودند.

حال آنکه در افغانستان برعکس کشورهای مذکور تشکیلات مذهبی وجود نداشت که در کشورهای دیگر نفوذ نمایند، و نه هم حکومت افغانستان به کسی اجازه می داد تا در کشورهای همسایه ایجاد تشویش نمایند. هکذا، شوروی ها با اینکه بعد از جنگ جهانی دوم از آزادی خواهان کشورهای مسلمان که بر ضد استعمارگران قیام کرده بودند حمایت می کرد، ولی با آنهم کشورهای مسلمان تمایل بیشتر به کشورهای غربی داشتند تا به اتحاد جماهیر شوروی.

اما روابط حسنه افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی با داشتن حقوق مساوی و احترام متقابل، تأثیرات شگرفی در روابط کشورهای مسلمان با اتحاد جماهیر شوروی به جای مانده بود. در کنار آن شوروی ها هم با وجودی که در همه کشورهای مسلمان احزاب کمونیست غیرقانونی اعلام شده بود، آنرا نادیده می گرفت، و حتی در دهه دموکراسی اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، که بر خلاف دیگر کشورهای مسلمان به احزاب کمونیست اجازه فعالیت داده شده بود، شوروی ها در به رسمیت شناختن پرچم، خلق و ستم ملی به حیث احزاب کمونیست، جهت خدشه دار نشدن مردم مسلمان افغانستان، سکوت اختیار کرده بود.

بنابراین، شوروی ها از روابط نیک و عدم مداخله در امور داخلی افغانستان، چه از نقطه نظر مصارف نظامی و چه از نگاه روابط بین المللی، بارها بیشتر از آنچه به افغانستان کمک اقتصادی و نظامی کرده بود، بهره مند می شدند. از آنرو می شود گفت که منافع شوروی در افغانستان بود که پودگورنی رئیس جمهور و کاسیگین صدراعظم، دو عضو برجسته رهبری دولت شوروی، برعکس برژنف جهت بی اثر کردن تشنج پیش بینی نشده در جلسه، سوال های مسالمت آمیز را با محمد داود در میان می گذارند و طوری که مشاهده شد، اعلامیه مشترک دو دولت مؤید آن بود که مذاکرات سران دو کشور با فراموشی آنچه پیش آمده بود ختم شد. بناءً در آن روزها ما نه مشکلاتی با کشورهای همسایه داشتیم و نه هم هراسی از آنها.

با داشتن آرامش سیاسی و امنیت کاملی که در سرتاسر افغانستان حکمفرما بود، باز هم متأسفانه در حلقه کودتاچیان (۲۶ سرطان) اتهامات بر یکدیگر تا سرحد تصادم (در سال ۱۳۵۶) بالا گرفته بود. زیرا آنانی که مأموریت یافته بودند تا حزب انقلاب ملی را تشکیل و رهبری نمایند، از نظر افتادگان رهبری را به اصطلاح پشت پا می زدند. آنهم به روزگاری که با از هم پاشاندن کمیته مرکزی جمهوریت و کنار گذاشتن پاچاگل وفادار، عبدالحمید محتاط، فیض محمد، احمد ضیاء مجید، یوسف خان، مولاداد و محمد سرور نورستانی، اعضای مؤثر کمیته مرکزی در اردو، ارتباط کودتاچیان با رهبر کودتا تقریباً بر هم خورده بود و حلقه های وصل میان رده های بالا و پایین جمهوری خواهان در اردو، دیگر وجود خارجی نداشتند.

بناء می شود گفت که رئیس جمهور در سال اخیر جمهوریت (۱۳۵۶ش) تکیه بر تختی داشت که پایه هایش را به دست خودش دور انداخته بود.

شاید همین موضوع وی را واداشته باشد تا دو باره در تلاش آنهایی شود که سر به کف (در تغییر نظام شاهی به جمهوری) از وی پیروی می کردند.

اما متأسفانه این آرزو مصادف بود با روزهایی که تنی چند از پیروانش به افکار شوم و بیگانه پرستی، تا سرحد خیانت به وطن آغشته شده بودند.

از اینکه چگونه و چرا رئیس جمهور از این ماجرا کنار مانده بود سوالی است که انسان را سرگیجه می کند. زیرا در اردوی افغانستان تبدل و تقرر و ترفیع صاحب منصبان، با اینکه به استناد سجل اشخاص صورت می گرفت اما معلومات استخباراتی در باره افکار و تمایل سیاسی آنها ارزش والا داشت و تا جایی که رئیس جمهور را می شناختم، او همیشه در تعیین و تقرر اشخاص، آنهم در پست های کلیدی دولت خصوصاً در اردو، این شیوه را در نظر می گرفت.

به هر صورت در روزهایی که قادرخان پیلوت دو باره در قوای هوایی به حیث رئیس ارکان نیروی هوایی و دافع هوا مقرر شده بود، محمد اسلم وطنجار هم به حیث رئیس ارکان قوای زره دار مقرر می شود.

با اینکه محمد سرور نورستانی و محمد یوسف قوماندانان قوای ۴ و ۱۵ زره دار، و مولاداد، اعضای کمیته مرکزی، به رئیس دولت وانمود کرده بودند که جلب تانکیست ها توسط محمد اسلم وطنجار به صف طرفداران حفیظ الله امین در اردو ادامه دارد، ولی باز هم به یک وظیفه حساس گماشته می شود.

احتمالاً به خاطر این بوده باشد که رئیس جمهور به نظریات غلام حیدر رسولی وزیر دفاع که استخبارات اردو را کنترل می کرد و سید عبدالاله معاون رئیس جمهور، که اداره مصونیت ملی کشور را در اختیار داشت، و عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله که استخبارات داخلی و خارجی را در ساحه وسیع تری اداره می کرد، ارج بیشتری می گذاشت و باور بیشتر داشت. زیرا در سال ۱۳۵۶ش ۳ نفر مذکور از جمله صاحب نظرانی بودند که انتخاب اشخاص در ادارات دولتی به اشاره انگشتان شان صورت می گرفت.

در حالیکه در غرور و خودبینی یکی از دیگری نیم متقال فرق نداشت، به وفاداری و عشق شان به رهبر کودتا و داشتن تقوا و وابسته نبودن آنها به کشورهای خارجی می شود قسم خورد و گفت که:

در خودخواهی و خوش باوری هم در آن روزها جوره نداشتند و شاید همین ساده اندیشی و خوش باوری باعث شده باشد تا ارادت آنانی را به خود باور کنند که در سقوط دولت جمهوری با حفیظ الله امین متعهد شده بودند و هم باعث شده باشند تا رئیس جمهور یکایک آنان را در وظایف حساس و کلیدی اردو مقرر نمایند.

بدینسان، به ادعا هایی صحه گذاشته می شود که چگونه خود ما به دست خود، جهت آویخته شدن به دار، ریسمان می بافتیم و چوبه دار می تراشیدیم.

خوش نماتر از همه، زمانی که عبدالقادر در زمستان ۱۳۵۶ مریض می شود، این رئیس جمهور است که او را به پول شخصی خویش جهت تداوی به هند می فرستد و همچنان برای تکمیل خانه نیم کاره محمد اسلم وطنجار مبلغ صد هزار افغانی کمک مالی می کند.

آنانی که آرزوی معلومات بیشتری را در باره محبت های رئیس جمهور خصوصاً به عبدالقادر داشته باشند، بهتر است به کتاب خاطرات خود عبدالقادر مراجعه کنند تا به عمق دنائت و پستی چهره هایی آشنا گردند که در یک اقدام احمقانه مرتکب جنایت می شوند، آنهم جنایت در مقابل حسن نیت و خبائت به پاداش احسان و جوانمردی.

محمد داود شخص متمول، و منسوب به یک خاندان متمول بود، که از کاکا، پدر و پدرکلانش زمین های زراعتی زیادی به ارث برده بود و هرگاه کسی از همکارانش به مشکلات مالی، مثلاً خود یا یکی از منسوبینش به مرض مزمن و یا مشکلات همانند آن گرفتار می شد، بدون سر و صدا از دارایی شخصی خویش به وی کمک می کرد. اما در بخشش از دارایی دولت خیلی ها سخت گیر بود و به یاد ندارم از بیت المال به اصطلاح از کیسه خلیفه بدون استحقاق قانونی حبه و دیناری بخشیده باشد.

او در زمان صدارت و ریاست جمهوری از معاش دولتی استفاده نمی کرد و حتی برخلاف اعضای خانواده اش (خاندان شاهی) املاک موروثی خویش را در کارهای خیریه و به اشخاص مستحق رایگان توزیع می نمود. چنانچه آپارتمان ها و دکان هایی را که در سرک شهر آرا و متصل برج آن ساخته شده بود با دو خانه ای که تکمیل و به سفارت های خارجی کرایه بود (متصل زایشگاه) در سال ۱۳۳۱ش به سره میاشت بخشید.

متعاقباً در ساحه ... جریب شفاخانه دوصد بستری در املاک شخصی شان (باغ شهر آرا) از فروش قسمت دیگری از املاکش در آنگران آباد (شفاخانه هاشم خان) و سپس آنرا جهت استفاده مریضان نادر به وزارت صحت عامه واگذار شد (سال ۱۳۵۳ش)، که اکنون با تغییر نام به زایشگاه ملالی مسمی شده است.

باغ و خانه دیگر خویش را در بهترین قسمت شهر جلال آباد (پنجاه جریب) در اختیار ولایت ننگرهار گذاشت تا در آن یک شفاخانه و یا قسمتی از لیلیه طلاب و یا خانه به استادان پوهنتون اعمار نمایند.

متباقی زمین های خویش را در شهر آرا جهت اعمار کتابخانه عامه در سال ۱۳۵۴ش ذریعه یادداشتی به وزارت اطلاعات و کلتور بخشیدند. همچنان از پنجصد جریب باغ و املاک زراعتی در چهل تن (دوراهی پغمان و کندهار) صد جریب را به اولادهای خویش و متباقی را به دهاقین و اشخاص مستحق قریه مذکور (چهل تن) از دو تا پنج جریب زمین به هر خانه وار (۱۳۴۶ش) قبالة شرعی داده بود. خانه و باغ دیگرش را (در حدود بیست جریب) در پغمان برای ساختن پارک جمهوری در سال ۱۳۵۳ش به دولت واگذار می شوند.

محمد داود زندگی ساده و بی پیرایه ای داشت. خانه نشین وی دارای چند اطاق خواب و دو سه تشناب معمولی بود. ولی با وجود آن، چون طرح تغییر نظام شاهی و قومانده سقوت سلطنت، جهت تأسیس جمهوریت در آن خانه پی ریزی شده بود، لویه جرگه افغانستان که برای تصویب قانون اساسی و انتخاب اولین رئیس جمهور تشکیل جلسه داده بود (دلو ۱۳۵۵ش)، جاده خانه مذکور را به نام جاده "۲۶ سرطان" (روز تأسیس اولین جمهوریت) نام گذاری کرد. به آن سبب بایستی خانه مذکور با جلب رضایت ورثه محمد داود به حیث یک محل تاریخی حفظ می گردید نه آنکه آنرا از بیخ و بن جهت ساختن آرگاه و بارگاه بر می داشتند.

به هر صورت هدف درین جا پا گذاشتن محمد داود بر مادیات نبود بلکه آن بود تا آنانی که با یک پیراهن و تنبان از سال ۱۳۵۲ش از افغانستان فراری شده بودند پس از آن که زمامدار و میلیونر و مجاهد شده بازگستند، باید از ساختن خانه های پرزرق و برق و مصارف سرسام آور در مقابل مردم خویش احساس خجلت و سرافکنگی می کردند، نه بلند پروازی و قدرت طلبی، آنهم همیشه و پایدار.

از جانب دیگر آنچه گفته را به این داستان دنباله دار کشانید، همانا لطف در تقرر و کمک مالی محمد داود به عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار بود. زیرا طوری که گفته شد، او کمک می کرد، اما به کسی که واقعاً درمانده می بود و شخصاً او را می شناخت و یا یکی از دوستان نزدیک و مورد اعتمادش محتاجی را به وی معرفی می کرد. در حالیکه عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار در تغییر نظام شاهی سهیم بودند، اما محمد داود با اولی توسط پاچاگل وفادار و با دومی ذریعه محمد سرور نورستانی (قوماندان قوای ۴ زره دار) رابطه داشت، و قبل از موفقیت در تغییر رژیم محمد داود هیچکدام آنها را به رویت ندیده بود و به اصطلاح به چهره نمی شناخت.

از آنرو در تقرر دوباره و خصوصاً کمک به آنها بایستی یکی از مصاحبین نزدیک محمد داود سهیم بوده باشد. کدام شخص؟ چرا؟ و برای چه؟ فهمیده؟ یا ناهمیده؟ همه باهم سوال هایی است از آنهایی که در حادثه شوم هفت ثور جام شهادت نوشیدند، و با شناختی که از آنان داشتیم به جرئت می شود گفت که غرور و خوش باوری و فریب خوردگی آنان بوده است و باقی هیچ.

ولی به هر صورت، این حادثه قرینه ای است بر قراین دیگر که چگونه خود ما به دست خود از هم پاشیدیم.

سوال اصلی در اینجا است که آیا در آن زمان (۱۳۵۶ش) با تقرر عبدالقادر و اسلم وطنجار و چند هم ردیف دیگر آنان، می شد سقوط دولت جمهوری با دو طیاره و چند تانک آنهم در نیمه روز در ظرف چند ساعت پیش بینی کرد؟ اگرچه در آن روزگار در جاپان بودم، ولی فرض محال اگر در کابل می بودم صادقانه باید اعتراف کرد که نه خود چنین پنداری را داشتیم و نه هم کس و یا کسانی را می شناختم که تصور آنرا کرده می توانست که بر پا کردن یک آشوب کوچک در اردو، و یا به عبارت ساده تر با یک اقدام گستاخانه، چند نفر بتوانند نظامی را با همه توانمندی، و با داشتن رهبری که مورد احترام طبقات مختلف کشور بود در هم کوبند، آنهم به روز روشن.

کسانی هم هستند که جهت ابراز فضل و فهمیدگی "باز هم بعد از حدوث حادثه" در این ماجرا پای شوروی و دست امریکا را دخیل می سازند. اما باید اذعان کرد که آنچه که در سیاست خارجی و قضاوت بی طرفانه و آزاد دولت افغانستان در حل قضایای بین المللی پیاده می شد، همه با هم برای امریکایی ها و شوروی ها خوش آیند نبود، اما نه تا آن سرحد که تصور شود که آنها در پی سقوط دولت جمهوری اند.

البته بعد از سقوط دولت جمهوری، مغالطه شوروی ها معانقه امریکایی ها را با امین نمی شود نادیده گرفت و بر ذوق و سلیقه دیگران خط بطلان کشید. زیرا آینده نشان داد که پس از عمل انجام شده فاجعه ۷ ثور بود که هر دو ابر قدرت، با استفاده از کارنامه های امین، در ریسمان کشی های سیاسی منطقه، یکی در صحنه جنگ با افغان ها و دیگری در دامن زدن به جنگ، در افغانستان شاخ به شاخ می شوند.

نه اینکه سندی وجود داشته باشد که طرفداران امین به فرمان یکی از دو ابر قدرت بر قصر ریاست جمهوری حمله کردند.

اما باز هم از اینکه حفیظ الله امین با شبکه های جاسوسی هر دو ابر قدرت معانقه و معاشقه داشته است، نه شکی در پیش جوینده ها وجود دارد نه هم شبهه ای. از اینکه او به کدام یکی از دو شبکه وفادار بوده است و یا کدام یکی از آن دو توانسته بود از ماجراجویی های امین به نفع کشور خود استفاده کند، تتبع بیشتر و زمان بیشتر و شهود بیغرضی را ایجاب می کند.

زیرا اگر جاه طلبی های امین را کنار بگذاریم، کارنامه ها و آدم کشی هایش به هیچوجه منافع ملی، سربلندی و عزت مردم افغانستان را در بر نداشت.

به هر صورت، در سال ۱۳۵۶ش کمتر کسی تصور آن را داشت که دولت جمهوری به این زودی ها سقوط کند. در چنین فضایی بود که روزی جهت خداحافظی، که جانب جاپان سفر داشتیم، به دیدار محمد عمر (مشهور به عمر جان) فرزند بزرگ محمد داود، که محبت خاصی به نویسنده داشت، رفته بودم.

او در سال ۱۳۵۴ش در اعتراض به ترمیم کابینه دولت جمهوری از ریاست میخانیکی وزارت پلان استعفا داده بود و کابینه جدید جمهوریت را در سال ۱۳۵۶ش موربانه های جمهوریت می گفت. زیرا به آنانی که در تشکیل حزب انقلاب ملی تلاش می کردند، نظر مساعد نداشت. او از پولیتخنیک پاریس به درجه ماستری فارغ التحصیل شده بود و در کارفهمی و تقوا از جمله اشخاص انگشت شمار در وزارت پلان به شمار می آمد. اما حین ملاقات با وی بدون مقدمه گفت:

فکر می کنم شما فهمیده فرار می کنید.

از کلمه فرار خوش نیامد، زیرا در آن شب و روز هنوز تا سرحد فرار از وطن سقوط نکرده بودم و تا می خواستم چیزی بگویم خود ادامه داد:

هرکس حق دارد فرار کند، چرا که نه؟ زیرا موجودیت راسپوتین در کنار پدرم، چه امروز و چه فردا، باعث خواهد شد تا خاندان ما، مانند خانواده رومانوف کشته شوند و کشور هم زیر و رو.

راسپوتین، فرار روایات تأیید شده، یک مهاجر جرمن نژاد بود که به دربار نیکولای رومانوف آخرین امپراتور روسیه و وظیفه مناسبی پیدا می کند و از آنجا به صورت سحرآمیزی کارش به جایی می کشد که در دل شاه رخنه می کند و همه کاره سلطان می شود.

در حالیکه به صفت یک اجنبی مورد نفرت اهل دربار و خانواده سلطنتی قرار گرفته بود، با آنها توانست تا همه بدخواهان خویش را، یا به عبارت ساده تر، نزدیک ترین و مقتدرترین دوست داران شاه را به حکم خود شاه از قدرت به دور اندازد و شاه را از همه چیز و همه کس تا جایی تجرید کند که در صحنه مبارزه، بدون یار و یاور، خود و خانواده اش به دست اغتشاشیون کشته شوند.

اگرچه راسپوتین هم حین فرار از جانب یکی از دوستان داران شاه به قتل می رسد، اما زمانی که کار از کار گذشته بود. اگرچه در حالی که خیلی جدی شده بود، پرسید:

شما در باره راسپوتین چه نظر دارید؟

من از گفته اش سرگیجه شده بودم و واقعاً کسی را هم به نام راسپوتین نشنیده و نه هم می شناختم، بناءً صمیمانه گفتم: این اولین بار است که ممثل راسپوتین را در دستگاه جمهوری از شما می شنوم.

عمرجان در حضور خانمش لیلا ملک یار، که هنوز هم حیات دارد، راسپوتین کسی را نامید که پنداشتم وحید عبدالله (معاون وزارت خارجه) را می گوید. اما در نامه عزیز نعیم پسر کاکای عمرجان، برایم نوشته شده است که عمر جان شخص دیگری را راسپوتین می نامید نه وحید عبدالله را. متأسفانه هنگام این نوشته عزیز نعیم حیات نداشت و لیلا ملک یار هم سکوت کرده است.

ولی به هر صورت، پیش بینی و پیش گویی عمرجان به حقیقت پیوست، چنانچه هم خود و هم سه دختر نازنین و معصومش در شورش هفت ثور به شهادت رسیدند.

محمد نعیم، برادر رئیس جمهور، که جهت وداع با نویسنده در روز رفتن به جاپان، به میدان هوایی کابل آمده بود، حین خداحافظی گفت:

اگر ریاست جمهوری برادرم بدین گونه بیش از یک سال عمر کند سال آینده به دیدار شما به توکیو خواهم آمد (ثور ۱۳۵۶).

عجبا که در ثور ۱۳۵۷، پوره یک سال بعد، دولت جمهوری سقوط می کند و محمد نعیم و دختر و دو نواسه و دامادش، عظیم جان محمود غازی، در حادثه منحوس ثور، همه با هم، شهید می شوند، و منم در ثور همان سال، بعد از برطرفی از سفارت جاپان، در کابل محکوم به حبس خانگی.

محمد نعیم در ده سال صدارت برادر خویش محمد داود به حیث وزیر خارجه و معاون دوم صدارت عضو کابینه بود (۱۳۳۲ تا حوت ۱۳۴۱ ش).

بناءً وظیفه نویسنده در دفتر صدارت ایجاب می کرد تا حد اقل هر هفته یکی دو بار با جناب شان دیدار کنم. با اینکه اوشان عادت رفتن به خانه دوستان را کمتر چه، بلکه نداشت، با آنها برای نویسنده در سال های جستجو برای تغییر نظام (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ ش) کمتر اتفاق افتاده بود تا لاقلاً ماهانه دو سه باری با هم دیدار نداشته باشیم.

او از اینکه مانند برادرش از جناب شاه و از مردم تجرید شده بود، و بدان سبب به دوستان دیروزه اش بیگانه می نمود، برعکس برادرش از اعتماد و همکاری دو باره مردم دلسرد و گوشه گیر می شود، و باورش نمی شد که از فرزندان صدیق وطن، خصوصاً صاحب منصبان رشید اردو، جهت سقوط سلطنت چه که حتی برای مخالفت با نظام "کس یا کسانی" به گرد برادرش حلقه زنند، و همین باعث شده بود تا محمد داود برادرش را در جریان کودتا قرار ندهد. بناءً دیدار و صحبت های ما همیشه به اطراف موضوعات دیگری می چرخید نه تلاش در باره سقوط سلطنت. از آنرو اوشان از تغییر نظام زمانی مطلع شدند که محمد داود پس از اعلامیه جمهوری در رادیو کابل، به خانه بازگشته بود.

د پانو شمیره: له ۱۰ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

بعد از سقوط دولت جمهوری بعضی از اشخاص برای اینکه اظهار معلومات و فضل فروشی کرده باشند، در باره کارنامه های محمد نعیم (مداخلات وی در دولت جمهوری) چیزهایی به روی حدس و گمان نوشته اند که تصور نمی کنم در زندگی یکبار هم با وی ملاقات کرده باشند اما ادعا در نوشته ها طوری است که خواننده می پندارد که آقا اگر فرزند محمد نعیم نبوده باشد، لااقل بچه خوانده اش هست که هست.

به هر صورت هدف از این یاددهانی این است که حیف خواهد بود شخصیت خدمتگزاری مانند وی در ذهن علاقه مندان و کارشناسانی که در جستجوی خدمتکاران وطنی اند، گذاشته نشود.

زیرا باور دارم که چه امروز و چه فردا، مردم افغانستان از این هرج و مرج های ذهنی گرایانه که از اشغالگران به ارث مانده است، حتماً به در شدنی هستند و برای فهمیدن در جستجوی چیزهایی خواهند شد تا بدانند که:

خدمت چیست و خدمتکار کیست؟

محمد نعیم، در سال های وظیفه داری اش به حیث وزیر خارجه که جنگ سرد میان ابرقدرت ها به اوج خود رسیده بود، موازنه سیاست خارجی افغانستان را، به حیث یک کشور بیطرف، با ابرقدرت های شوروی و امریکا طوری به نفع افغانستان تنظیم کرده بود که صدها میلیون دالر کمک های بلاعوض و یا قروض کم منفعت ابرقدرت ها بدون هیچ نوع شرایط نظامی و یا سیاسی به افغانستان سرازیر شده می رفت. در واقع سیاست خارجی و بیطرفی فعال افغانستان در آن روزها، در سطح منطقه مانند ستاره درخشانی می درخشید.

ارزش برانندگی سیاست گفته شده را وطن پرستانی درک خواهند کرد که آغشته شدن سیاست خارجی افغانستان را در لجنزار سیاستمداران اجنبی پرست بعد از هفت ثور با درد و اندوه با رگ و پوست خویش احساس کرده و می کنند.

به هر صورت اوشان نظر به تکالیف صحی که داشت، حاضر نشد که با جار و جنجال های دولت جمهوری همکاری مستمر داشته باشد.

با آنهم در حالیکه وی از نابینا بودن چشم راست و کم شنوایی هر دو گوش رنج می برد، دولت جمهوری تقاضا داشت تا از شهرت و تجارب وی در مسائل ملی و بین المللی استفاده کند.

الی قسمت پانزدهم ادامه دارد...